

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۱۶ جولای ۲۰۱۶

جک مله تور - غتمغول^۱

طنز یا "همسایه دهقان طنز"؟؟؟

زنده باشند کابلیان، که عجب نازنین گپ هائی دارند. بی جهت نیست، که آداب، اصطلاحات، مثلها و حتی گیگویی ها و ظرافتهای کلام شان زبانزد خاص و عام مردم ما شده است؛ از هر گوشه و کنار وطن که بیایند و آمده باشند.

همین ترکیب "همسایه دهقان" را بنگرید، که چه فنانانه درست شده است. وقتی قرابت و خویشاوندی دور و خیلی دور و بل دور دور کسی را بخواهند بر سیل طنز بیان کنند، "همسایه دهقان" را پیش می کشند. خواننده رموزفام^۲ در تی ثانیه درک کرده می تواند، که "همسایه دهقان طنز" از خود "طنز" تا چه اندازه باید فاصله داشته باشد، که فرسنگ و فرسخ و حتی سال نوری هم پیشش نی می زنند.

در سنین کودکی و در زمانی، که در صنف سوم لیسه ارجمند حبیبیه بودیم، پدر بزرگوارم - که یادشان پیوسته عزیز باد - برای ما معلم خانگی گرفته بودند و این معلم جلیل القدر، که زمانی معلم خود پدرم نیز بود، مردی بود، ریش سفید، از یک چشم نابینا و از یک پای لنگ. نام مبارک شان "محمد عظیم" بود و چون پسانها به حیث ملای "مسجد رئیس"^۳ در گذر چاه رهداری عاشقان عارفان، ایفای وظیفه می کرد، به "ملاعظیم" مشهور گردید. استادم "ملا عظیم خان" مردی بود بسیار باتمکین، بلندهمت و سخت بانضباط و زلال؛ و دست زدن هم داشت!!! ازین استاد گرامی قصه هائی در گوشه های مغزم حک شده است، که باید روزی روی کاغذ بیارم؛ مگر اگر روزش برابر شود؟؟؟

^۱ "غتمغول": (به واو مجهول) در معنای "درهم و برهم و سخت آشفته"

^۲ - "رموزفام" تلفظ عامیانه از "رموزفهم" است، و به کسی گفته شود، که با یک اشاره دور، به کنه مطلب برسد.

^۳ - در هر کوچه و گذر کابل قدیم، مسجدی و حتی مسجدهایی وجود داشت، مثلاً در همین گذر کوچک "چاه رهداری عاشقان و عارفان" سه مسجد موجود بود، که فقط یکی نام داشت، و آن "مسجد رئیس" بود، چون آن را مرحوم "رئیس عبدالعزیز خان" بنا کرده بود.

مصراع مشهوری را مدّ نظر دارم، که حکم مثل را گرفته و مورد استفاده وسیع کابلیان است:

گوش کر بفروش، گوش خر بخر!!!

این مصراع، که از خداوندگار بلخ است، بار اول از زبان همین استاد عالیمقام به گوشم رسیده است. اما چرا "گوش خر"؟

برای این که خر با گوشهای کلان و دراز خود، از نگاه فزیک باید قدرت شنوایی قوی داشته باشد. نوعی کلمرغ بزرگ در امریکای لاتین، که Condor نام دارد، از شامه سخت قوی برخوردار است، به حدی، که بوی گوشت گنده را حتی از فاصله پنج کیلومتری هم تشخیص داده می تواند. و چرا چنین است؟؟؟ به خاطری، که سوراخهای بینی همین کلمرغ بسیار کلان است. و می دانید، که نابغه موسیقی کلاسیک المان و جهان غرب؛ "لودویگ فان بیتوفن" [Ludwig van Beethoven](#) گوشهای بسیار کلان داشت؛ دوچند گوش انسان عادی. یقیناً بزرگی گوش همین استاد نامدار موزیک کلاسیک، بر استعداد موسیقاری او، بی تأثیر نبوده است. همین استاد بی همتا اما در پیری شنوایی خود را از دست داد، و سمفونی نهم خود را، که شهکاری ست عظیم النظیر، خود نتوانست بشنود. وی فقط از روی هلهله و فریادهای شنوندگان توانست، بر عظمت کار خود پی ببرد.

این مثالها را ازین سبب دادم، که خداوندگار بلخ، حضرت مولانا، مصراع بالا را بی هدف جور نکرده بود و می دانست، که "خر" باید از سامعه ای قوی برخوردار باشد. خواننده گرامی شاید سرتکانی کند، که کدام قسمت این گفتار به "طنز" می ماند؟ پیش کابلیان پناه می برم، که گویند:

"دریده به قراری بخو!!!"

شاید کدام قسمت با طنز شباهت پیدا کند؛ اگر نصیب و قسمت باشه!!!
تا اینجا رسیده بودم، که یکبار ضرب المثل جانانه کابلی به خاطر گذشت، که:

«آدمی از گل کده نازکتر و از سنگ کده سختتر است!!!»

مثلی، که ناخودآگاه همان رگ "گلینه" و "گلبرگینه" و یا "از برگ گل نازکترین" وجودم خاسته بود و باید دم می گرفتم. جهت کسب تنوع، سایت رزین "آریانا افغانستان آنلاین" را باز کردم. بعد از مرور عناوین مطالب روز، مضمون آقای "حنیف رحیاب رحیمی" را کشودم، چون دریافته ام، که طنزهای آبدار می نویسد و از قضاء طنز "بحث سرود ملی" او چنین بود، که در چار صفحه طبع آدم را نوازش می داد. بعد از خواندن این طنز مزه دار دلم بود، که از تعقیب کردن مطلب خود منصرف گردم، مگر لاحول گفته پس گشتم، تا در ادامه نوشته غریبانه خود بنگارم:
آن چه تا حال پیش کشیده شد، مقدمه بود و تمهید نکته ای، که اینک می آید.

^۴ ترکیبات "گلینه" و "گلبرگینه" و "از برگ گل نازکترین" از نوک قلم جهید، مانع نشدم، نوشتم و در عذاب ماندم، چون باید هرکدام را شرح دهم:

- "گلین" یا "گلینه": منسوب است به "گل"

- "گلبرگینه": منسوب به "گلبرگ"

- "از برگ گل نازکترین" هم منسوب است به "نازکتر از برگ گل" یا "از برگ گل نازکتر"

طبق معمول خواستم خبر "ناظم صاحب باختری" را بگیرم، که دوستی هستند نازنین. تلفون زدم و خود عالیجناب بود، که فرمود:

"بلی صایب"

سلام کردم و ادای احترام و مانند همیشه، احوالپرسی چسپ. و بعد از آن نوبت موضوعی رسید، که نُقل مجلس همه ما افغانها ست. پرسیدم:

از اوغانستان چی خبر دارین؟

گفت:

"جک مله تور" اس

گفتم، ببخشین نفامیدم، باز گفت:

"جک مله تور"

گفتم:

ببخشین ناظم صایب، که ده ای وختا گوشایم گران شده و گپه درست نمشوم. گپ تانه "جک مله تور" شنیدیم، ولی مانایشه نفامیدم. اگه ممکن باشه همی لغته آستاتر بگوئین، که درست بفامم. فرمود:

"جک مه له تور"

گفتم:

ببخشین ای لغت خارجی س، یا لغت خود ما و شما؟؟؟

با حوصله مندی زیاد و بی اندازه ای که دارند، گفتند:

نی لغت خود ما و شما!!!

گفتم:

متأسف استم که بازام نفامیدم!!!

خلاصه که ناظم صاحب مهربان و صبور بدون مبالغه ده دفعه تکرار فرمودند و من هرده دفعه همان یک کلمه را می شنیدم:

"جک مله تور"

باز گفتم ناظم صایب:

گپ ازی قرار اس، که گوشایم بسیار سنگین شده و قلت شنوائی روز افزون اس، تا فرجام به کجا بکشد؟ ناظم صاحب عزیز، که ذاتاً بسیار آهسته هم گپ می زنند، فرمودند، که:

مادر اولادا مره میگه که گوشکه سرچپه بان!!!

فهمیدم، که اگر آسیاب کُند است، گندم هم تر است!!! ولی نمی دانم، که یکی و یکبار گوشه‌هایم چرنگ کرد، که مبادا آن لغت مانند بال عُنقا، "غتمغتول" باشد!!! همین که این کلمه بر زبان آمد، مشکل حل شد. مگر مشکل کشای اصلی، تلفون خود "ناظم صاحب" بود، که یک هفته بعد زنگ زدند. همین که گوشک را برداشتم، دیدم که صدای "ناظم صاحب" نام خدا مثل "توپ چاشت" شنیده می شود. برایشان گفتم:

چُطو شد، که حالی صدای تانه ایطو بلند مِشَنُوم؟؟؟

گفتند:

صدای تلفونه بلند کدیم!!!

حالا خواننده عزیز خود قضاوت فرماید، که گپ در کجا بود و به کجا کشید و اگر انصاف داشت، و دلش به حال و روزم سوخت، شاید نوشته ام را در ردیف "همسایه دهقان طنز" قبول کند؛ در غیر آن:

هیچ ما و هیچ شما!!!

تا طنز آینده، که امید اس سر و سُمباتش به "طنز" بانه!!!

(خلیل معروفی - برلین - ۲۵ جون ۲۰۱۶)